



گفت‌وگو با دکتر عزیز جوانپور، رئیس دانشگاه آزاد اسلامی آذربایجان شرقی

مشروطه‌آزمونی بزرگ برای فقه سیاسی اسلام بود

دکتر عزیز جوانپور پس از یک دوره انقطاع بار دیگر به ریاست دانشگاه آزاد اسلامی استان آذربایجان شرقی بازگشته است، او بیش از یک دهه است که بانی برگزاری همایش‌های سالانه مشروطه‌پژوهی در تبریز است و دبیری علمی همایش امسال را نیز برعهده دارد. در این سال‌ها کلی مقاله درباره مشروطیت نوشته است و خود از پیشگامان تولید ادبیات در این زمینه به‌شمار می‌رود. برخلاف روال جاری گزارش رسمی و اداری، با او دقیقاً درباره یکی از نقاط حساسیت‌برانگیز در تاریخ مشروطه گفت‌وگو می‌کنیم.

صفویه، علمای شیعه در نقطه مقابل شاهان صفوی قرار گرفته‌اند؛ به‌صراحت تاریخ، سلطان حسین صفوی و علما تقابلی پیدا کرده‌اند. حضور علمای شیعه در دربار به این معنی نبود که علمای درباری باشند؛ برخی متفکران معاصر همچون مرحوم دکتر علی شریعتی برداشت خطا از این همراهی داشته‌اند. اینها در دربار حضور پیدا کرده‌اند تا به منویاتی که داشتند عمل شود و این را برای خود یک وظیفه می‌دانستند. فقهای شیعه این اجازه را داده‌اند و در حکومت هم دخالت کرده‌اند و همین حضور علما در حوزه سیاست و حکومت باعث شده مسئولیت‌های سیاسی پیدا کنند. در دوران بعد از صفویه، برای مدتی ارتباط مستقیم روحانیت با دولت قطع شده است. در دوره قاجاریه و افشاریه علما نقش اساسی در حکومت ندارند، اما قدرت دارند؛ مردم مسائل قضایی‌شان را با علمای شیعه در میان می‌گذارند و این باعث می‌شود جریان روحانیت شیعه مستقل از حکومت شکل می‌گیرد و در حقیقت ریشه انقلاب اسلامی هم در اینجاست. روحانیتی شکل می‌گیرد که مستقل از حکومت است، از نظر مالی مستقل است و از خمس و زکات ارتزاق می‌کند و به دولت وابسته نیست و در نتیجه خیلی راحت می‌تواند حرفش را بزند. در دوره قاجار روحانیت طرفدار مردم است. قاجار را تایید نمی‌کند و معتقد است در ساختار فعلی حکومت، به مردم ظلم می‌شود. اگر اینها روحانیون درباری می‌بودند، باید حکومت قاجار را تایید می‌کردند. بله؛ تعدادی هم بودند که قاجار را تایید می‌کردند، ولی روحانیت اصیل شیعه، اصولی و قائل به اسلام راستین، معتقد بودند که سلطانی که ظلم می‌کند، مشروعیت ندارد.

آیا امکان نداشت که علما در دوران غیبت کبری حکومت محدود داشته باشند؟ باید گفت نه؛ این امکان وجود نداشت. آیا باید کنار می‌کشیدند و می‌گفتند که منتظریم امام زمان (عج) ظهور کند و نباید تا آن زمان

است، منتها حداقل هم قابل قبول است. ولی در دوران غیبت تا جایی که امکان دارد که علما بتوانند نقش‌آفرینی کنند، فضا باز می‌شود. هر قدر فضا باز بوده، علما هم نقش ایفا کرده و از فرصت و امکانات موجود برای برپایی حق و عدالت استفاده کرده و در وظایف حاکمیت کمک کرده‌اند. حکومت خلفای عباسی به دو بخش تقسیم می‌شود؛ حاکمان عصر حضور امام و حاکمان عصر غیبت. رفتار شیعه در برابر حکومت، در عصر حضور امام مشخص است؛ اما در عصری که امام حضور ندارد، ما می‌بینیم تعدادی از علمای شیعه با بعضی از سلاطین همکاری کرده‌اند. خلفای عباسی بعد از آشنایی با فرهنگ سیاسی ایرانیان مدل حکومتی ایران باستان را قبول کرده و برای مناطق امیر تعیین کرده‌اند. به عبارت دیگر، خلیفه عباسی در رأس قرار گرفته و امارات مختلف شکل گرفته‌اند؛ به‌عنوان مثال در یک دوران آل بویه که شیعه بودند، علمای شیعه را هم حمایت کرده‌اند. آل بویه حتی بغداد را هم تصرف کرده بود و شیعه در بغداد توانست عزاداری کند؛ اما زمانی که در خفگان بودند، نتوانستند کاری انجام دهند. در دوران مغول که شاهان آن به دین خاصی اعتقاد نداشتند، باز هم علمای شیعه همانند خواجه نصیرالدین طوسی وزیر اوقاف هولاکوخان در مراغه، در دربار مغول نفوذ پیدا کردند. هم در گسترش علم نقش داشتند و هم مکتب شیعه را گسترش داده‌اند، به‌طوری که نسل بعدی مغول شیعه شد؛ مثل غازان خان یا سلطان محمد خدابنده در زنجان. اینها شیعه هستند و توسط علمای شیعه، شیعه شده‌اند. به این ترتیب بستری فراهم شد برای ظهور صفویه در ایران. نه اینکه بگوییم علمای شیعه تمام اعمال صفویه را قبول داشتند؛ علما حضور پیدا کردند و فرهنگ شیعه را گسترش دادند و تا جایی که می‌توانستند از امکانات حکومت استفاده کرده‌اند....

البته این همراهی تا مقطعی بود... حتی کار به جایی رسیده که در اواخر دوره

◆ تا زمان مشروطیت، جریان تشیع با مدل‌های مختلف حکومت، خود را وفق داده بود؛ در برهه‌ای به تقیه قائل بود و در برهه‌ای به سلطنت مشروعیت داد. اما فقهای تراز اول شیعه یا حداقل جریان غالب آن، در کنار مشروطه ایستادند و تعریف جدیدی از حکومت مورد تایید فقه ارائه کردند. این روند را چگونه باید ببینیم؟ ما معتقدیم حکومت و بحث‌های پیرامون حکومت که در شیعه مطرح شده است، نسبت به شرایط و اقتضات زمان و مکان می‌تواند براساس احتجاج تغییر یابد و در طول تاریخ هم در فقه سیاسی شیعه کاملاً مشخص است و این چرخش نظری قابل قبول بوده است. در دوران خلافت عباسی، حق حاکمیت با آنکه از آن ائمه اظهار بود، اما تشکیل حکومت امکان‌پذیر نبود و سیاست بر تقیه و گاه حضور در حاکمیت بود. امامان به برخی اصحاب اجازه دادند که بروید در حاکمیت حضور پیدا کنید، منتها به نفع مکتب خود، شیعیان و اعم مسلمانان اقداماتی انجام گیرد. هیچ زمانی نبوده که شیعه به خروج از حاکمیت و انارشسیسم معتقد باشد؛ شیعه به ضرورت حکومت اعتقاد دارد، منتها حکومت باید چارچوب و اصول داشته باشد؛ مهم این است که تا چه اندازه بتوان حکومت را وارد چارچوب کرد. مدنظر حداکثر

در دوره قاجاریه و افشاریه علما نقش اساسی در حکومت ندارند، اما قدرت دارند؛ مردم مسائل قضایی‌شان را با علمای شیعه انجام می‌دهند و این باعث می‌شود که جریان روحانیت شیعه مستقل از حکومت شکل می‌گیرد در حقیقت ریشه انقلاب اسلامی هم در اینجاست. روحانیتی شکل می‌گیرد که مستقل از حکومت است